

نسخه‌ای جامع از دیوان حکیم سنایی غزنوی

یدالله جلالی پندری*

چکیده

در میان نسخه‌های خطی دیوان حکیم سنایی غزنوی، نسخه کتابخانه ملی ایران (مورخ ۱۰۰۲ق) نسخه‌ای است جامع، اما به سبب آنکه فهرست کتابخانه مزبور در سال ۱۳۶۵ منتشر شده، این نسخه ناشناخته مانده و مرحوم مدرّس رضوی از وجود آن آگهی نداشته است؛ در حالی که در این نسخه ۲۶ غزل دیده می‌شود که در نسخه چاپی مدرّس رضوی نیامده است. در این مقاله به معرفی نسخه کتابخانه ملی و ویژگی‌های آن پرداخته می‌شود.

کلید واژه: دیوان حکیم سنایی، حکیم سنایی، نسخه‌شناسی، تصحیح متن.

در میان نسخه‌های خطی دیوان حکیم سنایی غزنوی، چهار نسخه شناخته شده تا سده هشتم هجری وجود دارد:

۱. نسخه موزه کابل، ظاهراً از قرن ششم.^۱
 ۲. نسخه کتابخانه بایزید ولی الدین استانبول به تاریخ ۶۸۴ هجری.^۲
 ۳. نسخه کتابخانه ملی ایران، ظاهراً از سده هفتم.^۳
 ۴. نسخه کتابخانه ملک، ظاهراً از اوایل قرن هشتم.^۴
- از سده هشتم تا قرون یازدهم نسخه شناخته شده‌ای از دیوان سنایی در دست نیست اما در دهه اول قرن یازدهم چهار نسخه تاریخدار در دست است:
۱. نسخه کتابخانه ملی ایران، به تاریخ ۱۰۰۲ هجری.^۵
 ۲. نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، به تاریخ ۱۰۰۳ هجری.^۶

*. عضو هیئت علمی دانشگاه یزد.

۳. نسخه کتابخانه ایندیآفیس (دیوان هند)، به تاریخ ۱۰۰۶ هجری.^۷

۴. نسخه کتابخانه حبیب گنج لاهور، به تاریخ ۱۰۱۲ هجری.^۸

غیر از نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، در سه نسخه دیگر شباهت‌هایی دیده می‌شود که بر اساس آن می‌توان حدس زد که هر سه نسخه از روی نسخه واحدی کتابت شده‌اند. البته می‌توان نسخه بدون تاریخ کتابخانه دانشگاه عثمانیه حیدرآباد را که در این شباهت‌ها مشترک است به این مجموعه اضافه کرد.^۹

در میان نسخه‌های مذکور، نسخه کتابخانه ملی، ناشناخته مانده است، زیرا نذیر احمد در مقدمه مکاتیب سنایی ضمن برشمردن نسخه‌های قرن یازده دیوان سنایی از آن نام نمی‌برد^{۱۰} و از طرف دیگر پروفیسور بروین که فهرست جامعی از نسخه‌های دیوان را فراهم آورده اشاره‌ای به این نسخه ندارد، زیرا معتقد است که «کامل‌ترین فهرست نسخه‌های خطی دیوان را می‌توان در فهرست نسخ خطی فارسی احمد منزوی... یافت اما این فهرست‌ها اشاره‌ای به چندین نسخه خطی موجود در خارج از ایران نمی‌کنند».^{۱۱} در حالی که باید به این سخن، عبارت «داخل ایران» را نیز افزود، زیرا فهرست نسخه‌های خطی فارسی احمد منزوی در زمانی منتشر شده (سال ۱۳۵۰) که هنوز جلد پنجم فهرست کتابخانه ملی که معرفی اجمالی این نسخه در آنجا آمده، منتشر نشده بوده است. مرحوم مدرّس رضوی نیز از وجود این نسخه اطلاعی نداشته و در مقدمه دیوان اشاره‌ای به آن نکرده است. در حالی که در این نسخه، حداقل در بخش غزل‌ها، ۲۶ غزل وجود دارد که در نسخه چاپی مرحوم مدرّس رضوی نیامده است.

در اینجا به معرفی ویژگی‌های این نسخه می‌پردازیم: نسخه کتابخانه ملی که در این مقاله با علامت MB از آن یاد می‌شود تا با نسخه کهن‌تر این کتابخانه یعنی نسخه MA متفاوت باشد، به شماره ۲۱۸۴/ف در کتابخانه ملی ایران محفوظ است؛ نسخه مذکور نسخه‌ای است کامل و بدون افتادگی با خط نستعلیق متداول در هند که تاریخ کتابت آن در صفحه پایانی نسخه ذکر شده است: «تمام شد هذا الديو ان من تصنيف حکيم الحکما و ابلغ البلغاء سنایی غزنوی تغمده الله بغفرانه و ادر عليه صوب رضوانه بتاريخ هفدهم شهر ذی الحجه سنة غب» [۱۰۰۲] (ص ۵۳۳).

نسخه MB بر روی کاغذ دولت آبادی به قطع ۷۰×۱۴۰ کتابت شده و جمعاً ۲۶۷ برگ (۵۳۴ صفحه) دارد که هر صفحه آن ۱۷ سطری است. این نسخه دارای سرلوحه مذهّب زر و شجره و لاجورد است، سرفصل‌ها با مرکب قرمز کتابت شده و جدول

دور سطور زر و سیاه و آبی است.^{۱۳}

نسخه MB برخلاف نسخه‌های دیگر فقط دیوان اشعار را در بر دارد و هیچ کدام از مثنوی‌های سنایی در آن نیامده است، این نسخه حدود ۸ هزار بیت دارد و تقریباً نسخه‌ای جامع به نظر می‌رسد.

نام کاتب در نسخه MB نیامده، اما در اواسط نسخه عبارتی از تدوین‌کننده دیوان سنایی نقل شده و بعد شعری از سنایی خطاب به شخص مزبور آمده که این شعر در هیچ یک از نسخه‌های خطی دیوان سنایی نیست و به نظر می‌رسد که نسخه MB از روی نسخه‌ای بسیار قدیم‌تر از زمان صفویه کتابت شده است. عبارت تدوین‌کننده دیوان سنایی و شعر او چنین است:

حکیم سنایی را بنشابور با پسر رنگری^{۱۴} شاهد وقت سری خوش بود، از آنکه ترتیب دیوان او کردم به حکم شاگردی و نادره شعرا (؟) این خدمت بدو فرستادم و آنرا بکرم و فضل خطر استماع نهاد. از آن شعر یک بیت اینست:

ای جنت فردوس شده صبغه گری را
وی عالم معنی چکنی رنگری را
اگر چه بیخردکی باشد سخنی را که از خطه مقدسه خیال خیزد بر عالم عقل
عرضه کنند اما چون دانست که اگر چه کوزه زرین و سیمین بود بسفالین نیز اب
خورند، قبول کرد و بخط اشرف بنده را تشریف داد، اینست:

سرور از تو روا نیست احتساب و فضول

مباش بنده آزاد و فارغ و مشغول

سنایی را کس کلشن بهشت نخواند

که سوی کلخن او را بود خروج و دخول

ز حال رنک رز و رنک عشق و قصه او

درست و راست جوابی شنو مباش عجول

از آن سیاه کلیم سپید کار نیم

که رنک و بوی بر من زنند راه عقول

همی پرستم کویند نقش چون نقاش

به من کدا ندهند این همه وجوب و وصول

مرا ز نقش اغراض اعتبار انفاس است

که چون شکفت نکارید این فروغ و اصول

شنیده باشی دایم که در شب معراج
 سخن هم از سر تقصیر و عجز گفت رسول
 به شهوتی ندهد مرد عقل عمر بباد
 به خاکدان نکند جبرئیل پاک نزول
 نظر فرشته کند کاو و خر کنند جماع
 بدان که فضل چو از حد گذشت کشت فضول
 به حق مردمی و دین که کر ترا سوی من
 بود ز عمری میلی مرا بست میول
 تراست عرصه تنک و فراخ معنی و لفظ
 که خاص خاص علوم و عامیان مجهول
 کنون که بر سر بازار کار شعر منی
 مرا مکن ز سلام و پیام خود معزول
 روان رسد بروان لیک تن بتن نرسد
 درین میانه سخن بس کند ادا و قبول
 میان ما ره دیدار بسته بماند
 که کاهلی و معیل و رهیت فرد و ملول
 (ص ۴۰۵ و ۴۰۶)

علاوه بر این در این بیت:

از آب آموز خوب مذهب خوب از دو زلفین چه تُنبیل آموزی
 نسخه قدیمی B (مورخ ۶۸۴ ق) بجای «تنبیل» کلمه «حیله» را دارد، در حالی که در
 MB «تنبیل» که واژه‌ای قدیمی و متروک است باقی مانده و این شاید دلیل دیگری بر آن
 باشد که «مادر نسخه» نسخه MB قدیمی بوده است. گذشته از این‌ها چون کاتب این
 نسخه ظاهراً فارسی زبان نبوده (کتابت نسخه به خط نستعلیق هندی است) هرچند در
 برخی موارد اشتباهاتی دارد، اما در مجموع برخلاف کاتبان اهل زبان که تصرفاتی در
 اشعار می‌کنند در جاهایی که نتوانسته کلمه‌ای را بخواند شکل کلمه را نقاشی کرده و این
 امتیاز بزرگی در کتابت یک نسخه خطی است که کاتب به خود اجازه تصرف در شعر
 دیگران ندهد.

نسخه MB هیچ گونه مقدمه‌ای ندارد و با این قصیده شروع می‌شود: ای سنایی
 بی‌کله شو تا بیایی سروری (ص ۱).

از این صفحه تا صفحه ۲۷۶ قصاید و ترکیب‌بندها بدون ترتیب الفبایی آمده است، اما در این قسمت جمعاً ۳ غزل هم در میان قصاید قرار گرفته است (صص ۴۰ و ۶۴ و ۱۵۲).

در صفحه ۲۷۶ عبارت «ایضاً فی الغزلیات» آمده و تا صفحه ۲۹۶ چندین غزل که غالباً از قلندریات است، کتابت شده است، در صفحه ۲۹۶ عبارت «ایضاً قصیده‌ها» غزل‌آمیز آمده و غزل‌ها ادامه یافته است. در صفحه ۳۰۸ چند رباعی جدا از مجموعه رباعیات کتابت شده و از صفحات ۳۰۹ تا ۳۹۷ غزل‌ها ادامه پیدا کرده است که در میان آنها چند قصیده زهدیه و مدحیه هم هست.

از صفحه ۳۹۸ تا ۴۰۳ مقطعات آمده و از ۴۰۳ تا ۴۶۷ غزل‌ها ادامه یافته است. صفحات ۴۶۸ تا ۵۰۶ چند ترکیب‌بند و قصیده مرثیه و همچنین قطعات مرثیه را در بر دارد.

صفحات ۵۰۶ تا ۵۳۳ اختصاص به بخش رباعیات دارد و نسخه MB با این بخش تمام می‌شود.

نسخه MB جمعاً ۳۲۹ غزل دارد که ۲۶ غزل از این تعداد در نسخه‌های خطی دیگر و حتی در نسخه چاپی مرحوم مدرّس رضوی نیامده است. اما با وجود جامعیتی که این نسخه دارد ۱۰۹ غزل از غزل‌های نسخه کابل (k) در آن نیست.

نسخه MB از جهت اختلاف روایت‌ها و نیز تعداد ابیات، قرابت‌های بسیاری با نسخه قدیمی B دارد، همچنین از جهت جامعیت و وجود برخی اشعار که در نسخه‌های دیگر نیست^{۱۵} قرابت نزدیکی با نسخه مورّخ ۱۰۰۶ ایندیا آفیس دارد.^{۱۶} همانگونه که گذشت مرحوم مدرّس رضوی این نسخه را ندیده بوده و طبعاً اشاره‌ای به آن نکرده است حتی نشانی از این نسخه در کتاب فهرست نسخه‌های خطی استاد احمد منزوی نیز نیامده است.

نسخه MB بدین سبب که متأخر است، خصایص رسم الخط نسخه‌های کهن را ندارد. با این همه در بعضی موارد با نسخه‌های خطی کهن مشترکاتی دارد که در این جا به آن‌ها اشاره می‌شود؛

* حرف «پ» غالباً به صورت «ب» کتابت شده است و گاهی به صورت «پ»:
پری‌رویی که جون دیوست... (ص ۳۵۴).

- * حرف «ج» غالباً به صورت «ج» کتابت شده، اما گاهی نیز به شکل «چ» باقی مانده است: در صلح چکونه... (ص ۳۵۴).
- * حرف «ژ» همه جا به صورت «ژ» باقی مانده است.
- * حرف «گ» همه جا به صورت «ک» آمده است.
- * الف ممدود غالباً با علامت مد آمده است و گاهی بدون علامت مد: هم به صورت اهوویی به پرهیز (ص ۳۵۴).
- * کلمات «که» و «جه» به همین صورت به کار رفته است.
- * هاء غیر ملفوظ در کلمات «آنکه» و «آنچه» برخلاف نسخه‌های قدیمی حذف نشده است.
- * هاء غیر ملفوظ در اتصال به علامت جمع «ها» حذف می‌شود. غم‌ها سر تیزدار و طرها سریست کن (ص ۳۰۲).
- * «ی» وحدت و نکره و شناسه پس از کلمات مختوم به هاء غیر ملفوظ به صورت همزه نوشته شده: چون شوخ نه بسان نرکس (ص ۳۵۴).
- * کلمات مختوم به مصوت بلند «آ» به هنگام اضافه شدن به کلمه دیگر غالباً «ی» می‌گیرند: ای دو چشم جادوی رعنائتو (ص ۳۳۷).
- * در این نسخه قاعده معروف دال و ذال اصلاً رعایت نشده است.
- * «است» گاهی به کلمه قبل از خود متصل کتابت شده و گاهی منفصل: هزاران دل جو من جمعست... (ص ۳۵۴) نشست ماه اگر کوه است و... (ص ۳۵۴).
- * «را» غالباً جدا از ماقبل کتابت شده و گاهی متصل: آب را حصار خواهد کرد (ص ۱۰۸).
- * کلمات مختوم به هاء غیر ملفوظ در حالت اضافه همانند امروز همزه می‌گیرند: تا شیفته عارض کلرنک فلانم (ص ۳۲۸).
- * در سوم شخص مفرد ماضی نقلی «ه» از صفت مفعولی و الف از «است» حذف می‌شود: هنوز از نهالت نرستست کل (ص ۳۰۶).
- * کلمات مرکب را گاهی متصل و گاهی منفصل می‌نویسد، همچنین برخی کلمات غیر مرکب را به صورت متصل می‌نویسد: سربر آوردند مشتگی کوشه کشته چونکمان (ص ۴۵۲) بیوصلتو بود عاشقانت (ص ۴۲۴) خاکپایتو اگر دیده سوی روح برد (ص ۳۰۱).
- * در یک مورد برخلاف نسخه‌های دیگر به جای دم زدن، گپ زدن آورده است: تا کی کب از علی و عتیق و فدک زنیم (ص ۳۵۶).

* «به» که در نسخه‌های دیگر همه جا متصل به کلمه مابعد خود است. در این نسخه گاهی جداست: ای بیهوش همه هوش شما (ص ۴۵۴) هم صورت اهویی به پرهیز (ص ۳۵۴).

* گاهی علامت نفی فعل را جدا از فعل می‌نویسد: و نیز درین پرده جمالتو نه بینم (ص ۳۳۷) نیز علامت تأکید فعل را: به بین در کوی کفر و دین... (ص ۳۲۴).

در اینجا برای مزید فایده، ۲۶ غزل در این نسخه منحصر است، و در نسخه چایی مرحوم مدّرس رضوی نیامده است، که آورده می‌شود. این غزل‌ها در چهار نسخه کهن MA و M, B, K و حتی نسخه متأخر D نیز نیامده است. از این رو در برخی از آنها اشکالاتی دیده می‌شود که باید به کمک نسخه‌های دیگر که بعداً به دست آید، برطرف شود:^{۱۷}

۱

جوانی بر سر کوچست دریاب این جوانی را

که شهری باز کم بیند غریب کاروانی را

ز نقد و نسیه عالم همین عمرست سرمایه

حش بگذار با طاقت ورا مورین معانی را^{۱۸}

۲ بزر نخریده‌ای جانرا از آن قدرش نمیدانی

که مردم قدر شناسد متاع رایگانی را

خمیده پشت از آن رویند پیران جهان دیده

که می‌جویند اندر خاک ایام جوانی را

قبای حله را بر نه صلاى عشق را در ده

بیک روزه هوس مفروش ملک جاودانی را^{۱۹}

۶ اگر تو شادمان باشی چه معزولی بود غم را

وگر خود را کشتی در غم چه نقصان شادمانی را

چو گل خوش باش روزی چند میخور باده گلرنگ

که جام باده گرداند چو گل باد خزانى را^{۲۰}

سنایی چون دلی داری نوای عاشقان میزان

سماع ارغنونى ده شراب ارغوانى را^{۲۱}

(ص ۳۵۱)

۲

ای پسر بر جان من فرمان تراست
 معجز [و] برهان شدی در نیکویی
 ۳ ساحران عاجز شدند در کار تو
 کلّ را در هم زدی در کار خویش
 ناتوانم از توانِ عشق تو
 ۶ گر ۲۲ دومرجان مرده را زنده کنی
 یوسفی یعقوب کو تا زبیدت
 این زمانی داده‌ای آنرا که گفت:
 ز آنکه اندر دوستی پیمان تراست
 در نکویان معجز و برهان تراست
 این سبق از موسی عمران تراست
 مَنْ علیها ای پسر در شان تراست
 می‌نگیری دست من تاوان تراست
 در دو مرجان چشمه حیوان تراست
 این حلاوت کز همه خوبان تراست
 «بر دو رخ هم کفر و هم ایمان تراست»
 (ص ۳۷۷)

۳

ای بسا جانان بیجانا که دلشان آن تست
 وی بسا جانهای بیجانان که در مرجان تست
 زیر مرجانت هزاران رسته جانست از آنک ۲۳
 از میان جان به مرجان آفرین بر جان تست
 ۲ عابدان حسن را در ورزش اسلام عشق
 کعبه و محراب و جان و دل لب و دندان تست
 تا کمال لطف تو در کشور جان فاش گشت
 هفت کشور از لطافت در خط فرمان تست
 تا جمال حسن تو بر اوج گردون زد عَلم
 هفت گردون از جلالت در کف پیمان تست
 ۶ چرخ بیریشه‌ور ۲۴ این علم در آموختست
 میکش و میگیر کین دوران کنون دوران تست
 این شرف بس باشدت یعنی که در میدان عشق
 چون سنایی صد هزاران گوی در چوگان تست
 (ص ۳۶۷)

۴

مرا مشاهده تو حیات جان و دلست
 مرا تصرف چشم تو عهده دولست

مرا رعایت حفظ سعادت ابدیست مرا حمایت فضلت عنایت ازلست
 ۳ مرا طلوع جمالت میان خاطر و سر چو آفتاب منور بنقطه حملست
 بایست تا که برآید بکوی ما خورشید ندید خواجه ازیرا که دیده را خللست
 بتوتیای تفکر دوايِ دیده بساز که از نمایش آفت بدیده در سببست
 (ص ۳۶۰)

۵

چو صبر جای نگیرد مرا چه درمانست
 چو دوست دل نپسندد مرا چه تاوانست
 چه رستخیز کند هر زمان برین دل ریش
 مگر نه مردم آزاده و مسلمانست
 ۳ مرا دلپست و جانی اسیر عشق شده
 بطوع و رغبت هر دو فدای جانانست
 اگرش قصد پدیل بود دل خود او دارد
 وگرش قصد به جانست کار آسانست
 (ص ۳۱۳)

۶

گر چنان دانی که بی تو چشم گریان نیست هست
 یا دلم در هجر تو سوزان و بریان نیست هست
 یا بدین کز وصل تو دوری گزیدم مر مرا
 تن غمی و جان نژند و دل پشیمان نیست هست
 ۳ ور چنین دانی کزین دیوانگی کایدز من
 تو رضا دادی ترا زین جای تاوان نیست هست
 ور گمان آیدت کز همسایه من خانه‌ای
 از فغان و ناله من بانگ گویان نیست هست
 ور بیندیشی که من هر جا که باشم مر ترا
 بر دل و بر دیده من حکم [و] فرمان نیست هست
 ۶ ور پدیل داری که مویی^{۲۵} از تو افتد مر مرا
 هم دل و هم چشم و هم جانان و هم جان نیست هست
 (ص ۳۷۹)

۷

ای دوست تو را سر وفا نیست
 در مذهب تو جفا روا شد
 ۲ تا صورت روی تو بدیدم
 پارم به بُد که دل مرا بود
 هرشب بسر کوی تو آیم
 ۶ می بانگ زخم که پاسبانم

با بنده ترا بجز جفا نیست
 در مذهب ما جفا روا نیست
 حَقّا که دلِ رهی بجا نیست
 امسال بتر که دل مرا نیست
 دانم که ترا بدان رضا نیست
 حَقّا که نگویی آشنا نیست

(ص ۴۱۶)

۸

کیست کو صید رخ زیبات نیست
 چون نهی بر گوش، زلفین سیاه
 ۲ ای پسر واللّه که اندر بوستان
 باللّه ار در چین و اندر کاشغر
 در همه ششتر بخوبی سر بسر
 ۶ در بدخشان و یمن لعل و عقیق
 عاشقان داری بسی شهمات لیک

کیست کو اندر جهان مولات نیست
 سر^{۲۶} سلطانی که با زیبات^{۲۷} نیست
 هیچ سروی راست چون بالات نیست
 هیچ ماهی^{۲۸} خوب رخ همتات نیست
 دست بافی چون رخ دیبات نیست
 چون دو لعل خامش و گویات نیست
 چون سنایی کس ترا شهمات نیست

(ص ۳۶۶)

۹

گر چنان دانی که جز تو مر مرا یارست نیست
 یا مرا اندر جهان جز عشق تو کارست نیست
 و چنان دانی همی کز دلبران و بیدلان
 کس چو تو نیکوست یا همچو من زارست نیست
 ۲ و تو پنداری که خوبان همه آفاق را
 نزد من با خوبی تو هیچ مقدارست نیست
 ور بیندیشی کزانکم^{۲۹} خوار داری همچو خاک
 خاک نعل اسپ تو در چشم من خوارست نیست
 ور گمانت اید کزین کآزار من جویی همی
 هرگز از تو مر مرا اندر دل آزارست نیست

۶ و کسی ایدون بیدل دارد که بی عشق بتان
در دو گیتی هیچ دلرا جای تیمارست نیست
سنگ با شادی و رامش گر بجویی هست یار
وان دلی کو با غم عشق بتان یارست نیست
(ص ۳۷۹)

۱۰

ای کریمی کت به عالم شبه و مثل و یار نیست
مالک الملکی که در ملکش غم و تیمار نیست
عالم الاسرار دانای نهان بندگان
اللّه اللّه جز صفات پاکت ای ستار نیست
۳ عالمان و زاهدان گردان همه حیران شده
هر کسی واله بمانده کش بنزدت بار نیست
حکم یزدانی چو بنماید جهان خویشتن
انس و جان را در ره کردار او کردار نیست
هر کرا نور هدایت روی بنماید ازل
کار عالم نزد وی جز مونت^{۳۰} و پیکار نیست
۶ چشم باطن تیز کن گر راه حق را میروی
چشم ظاهر کور کن کین منزل اغیار نیست
هر چه دون از وی بود تو طمع از خود قطع کن
مرد معنی جوی را در کوی معنی کار نیست
اندرین منزل بطمع گل چه بندی طبع خویش
نز پی گل صد هزاران خار جان افگار نیست
۹ اندرین عالم هر انکس کز طمع دل پُر کند^{۳۱}
اندر آن عالم سزای کرد او جز دار نیست
سوی این حضرت نپوید هیچکس بی علتی
سوی آنحضرت بجز مر پاک را بازار نیست
آب زن میدان عالم را ز آب دیدگان
باز دیده در امید وصل او بیدار نیست

۱۲ از معاصی پاک باش و تکیه بر طاعت مکن
 هر که بر طاعت کند تکیه بجز کازار نیست
 کار فضل ایزدی دارد نه جهد بندگی
 عاصیان و زاهدانرا جز یکی دادار نیست
 جان و دل چون خون نگرده از برای طمع او
 تا ترا نزدیک او با درد و سوزی کار نیست
 ۱۵ تا نه بندی دل درین ایوان با اندوه و رنج
 کین جهان پیر جز در منزل غدار نیست
 (ص ۲۳۴)

۱۱
 ماه منظر کودکی نوزاد خرد
 کودکش خواندم خطایی بس بزرگ
 ۳ ناوک مزگان او جانم بخشست
 باد عشقش تا روانم زنده کرد
 زین سپس آب غمش خواهیم چشید
 ۶ عقل با هم، چون تواند بود و عشق
 ای سنایی عشق این نوزاد خرد^{۳۳}
 پسته خوبان که بتواند گشاد
 آب خوبی از همه خوبان ببرد
 با چنان حسن و جمال او نیست خرد^{۳۲}
 حلقه زلفین او حلقم فشرد
 آتش خرسندیم در دل بمرد
 زین سپس خاک پیش خواهیم سترد
 تُرک با هم، چون تواند بود و گرد
 کرد اشک دیدگانت همچو ورد
 قطره باران که تواند^{۳۴} شمرد
 (ص ۳۷۲)

۱۲
 ماه رویا تا ترا رخ چون گل دیبا بود
 بر گل و دیبای تو عاشق شدن زیبا بود
 گل که از پروین بود دیبا که آن از چین بود
 آن چه گل باشد نگارا و آن چه رخ زیبا بود
 ۲ گوشت بریان کن چنان کآتش ببیند سربسر
 جنگ چندان کن که روزی آشتی را جا بود
 (ص ۳۹۰)

دوره جدید سال چهارم، شماره دوم و سوم، تابستان و پاییز ۱۳۸۵ (پیاپی ۳۳، ۳۴)

۱۳

ننگاشت قلم طرفه نگاری چو تو هرگز
ای آهوی سیمین و درافتاده به دامم
تا کرد فلک اسپ طرب در دل من زین
گرده همه آفاق بجویند و نیابند
با عشق دل سوخته اندر همه کاری
نمود جهان تازه بهاری چو تو هرگز
در دام نیفتاد شکاری چو تو هرگز
نشست بر آن اسپ سواری چو تو هرگز
هنگام طرب باده گساری چو تو هرگز
کس را نبود ساخته کاری چو تو هرگز
(ص ۴۶۴)

۱۴

گفتا ز من حذر کن و از کوی من گریز
تا پیش رستخیز نیایدت رستخیز
من جامه بی طراز نپوشم به عاشقی
شمشیر آب داده بود عشق را طریز
۲ خون ترا همی طلبند این کسان من
باری تو خون خویش ازین دیدگان مریز
آتش همی به جان من اندر زند، ستم
وانگاه گویدم که ز آتش همی گریز
گویند با روان^{۳۵} مستیزد به پیش رو
نادیدن تو است مرا با روان ستیز
۶ خرسند^{۳۶} کرده این دل گوهرچه باد باد
جانم فدای آن سر زلفین مشک بیز
زو دور ساعتی نبوم تا جهان بود
گو جز بلا مباحش و بجز فتنه بر مخیز
(ص ۳۹۳)

۱۵

جهان تیره ست و ره مشکل جنیبت را عنان درکش
زمانی رخت هستی را به خلوتگاه جان درکش
عقابان طبیعت را ز باغ انس بیرون کن
همایان سعادت را به دام امتحان درکش

۲ طریقیش بی‌نشان می‌رو جمالش بی‌بصر می‌بین
 کلامش بی‌زبان می‌گو شرابش بیدهان درکش
 چو مست خلوتش گشتی ز صورت پای بیرون نه
 هزاران شربت معنی به یکدم رایگان درکش
 گرانجانی مکن یارا تو در بزم سبک روحان
 چو ساقی گرم رو بینی سبک رطل گران درکش
 ۶ سنایی این چه اسرارست کز خاطر برون دادی
 کسی رمزش نمیداند زبان درکش، زبان درکش
 (ص ۳۳۴)

۱۶

ای بحسن از عالمین برده سبق
 آفتاب از برج چون روی تو دید
 ۳ مر ترا با شمس مانده که کرد
 رخ چنان، گویی که در وقت بهار
 من چو هارونم دو چشمت زهره شد
 ۶ گر بخواهد او برون نام بزرگ
 تاز ۳۷ تو با من، نیاز من بتو
 تبارک الرحمن احسن ما خلق
 گفت جاء الحق و الباطل ذهب
 نور شمس از نور رویت مسترق
 برگ گل ریزی ابر سیمین طبق
 دارد او نام بزرگ اندر حدق
 این جهان تاری کند پیش از شفق
 ناز عاشق بر نیازومند حق
 (ص ۳۷۶)

۱۷

دست از قبل تو بر دعا دارم
 گر دست زخم در سر زلفینت
 ۲ در عشق تو روی بر زمین دارم
 تا در تن من یکی نفس باشد
 جان در طلب تو بر بها دارم
 گر جان برود مرا، روا دارم
 بی روی تو دست بر سما دارم
 من عشق تو قبله دعا دارم
 (ص ۳۷۱)

۱۸

ای پسر تا در خط خط تو سر آورده‌ایم
 داده دل از دست و در دست هوایت برده‌ایم

دوره جدید سال چهارم، شماره دوم و سوم، تابستان و پاییز ۱۳۸۵ (پیاپی ۳۳، ۳۴)

ای بسا شب کز برای دیدن دیدار تو
 از سگ کوی تو بر سر، زخم سیلی خورده‌ایم
 ۳ بندگی کردیم و دیدیم از تو ما پاداش خویش
 زرد رخساریم و از جورت بجان آورده‌ایم
 ما عجب خواریم بر چشم تو ای یار عزیز
 گویی از روم خذر^{۳۸} نزدت اسیر آورده‌ایم
 از برای کشتن ما چند تازی اسپ کین
 کز^{۳۹} جفایت مرده و دل در غمت پرورده‌ایم
 ۶ تا تولا کرده‌ایم از عاشقی در دست دوست
 چون سنایی از همه عالم تبراً کرده‌ایم
 (ص ۴۱۵)

۱۹

همواره جفا کردی تا کی بود این ای جان
 پیوسته بلا کردی تا کی بود این ای جان
 یک روز وفا کردی و آن نیز بصد حیلت
 ده سال جفا کردی تا کی بود این ای جان
 ۳ من با تو بدل یکتا وانگاه زغم پشتم
 چون زلف دو تا کردی تا کی بود این ای جان
 در هجر و هوای تو جان و دل ما را تو
 بیقدر و بها کردی، تا کی بود این ای جان
 بی روی چو خورشیدت بیچاره سنایی را
 گردان چو سما کردی تا کی بود این ای جان
 (ص ۴۰۹)

۲۰

کاروان رفت ای برادر چند گویی کاروان
 دیده در ره دار و کن در زیر پای اقرار جان
 بگذر از احوال مال و بگذر از اوقات وقت
 بگذر از پیوند و یار و بگذر از امن و امان

۳ بگذر از ایمان و کفر و بگذر از بیم امید
 در دل اندیشه مدار و بر زبان قالب^{۴۰} مران
 هرچه در عالم نشانی کرد خواهی بر تو هست
 دیده بگشای و ببین از هر یکی در خود نشان
 از خدایی دور باش از بندگی بگذر بحسم^{۴۱}
 از تصرف دور باش اینک ره آزادگان
 (ص ۳۱۳)

۲۱

انـه لا اله الا هـو	قل هو الله جل ذکرا هو
آن خدایی که نیست الا هو	گفت وصف خود آن خدای کریم
حسن من لا اله الا هو	۲ ما نطق ناطقون اذا نطقوا
خوشتر از لا اله الا هو	کس نگفتست اندرین عالم
زین من لا اله الا هو	ما کتب کاتبون اذا کتبوا
بـهتر از لا اله الا هو	۶ کس نبشتست اندرین سخنان
کیست جز لا اله الا هو	مؤمنان را معین و پشت و پناه
دولت لا اله الا هو	بیفنا و زوال و بیعزلست
قـربت لا اله الا هو	۹ به بهشتت رساند آخر کار
خوش بگو لا اله الا هو	مؤمنان گر بهشت خواهی و حور
بـیست لا اله الا هو	وای بر آنکه کرد مقهورش
صفت لا اله الا هو	۱۲ بنگر از چشم عقل تا بینی
قـدرت لا اله الا هو	از آب و خاک چون من و تو
مـدحت لا اله الا هو	ای سنایی ^{۴۲} یقین توانی گفت
ر حـمت لا اله الا هو	۱۵ لاجرم دست گیرد فردا
گـفته ^{۴۳} لا اله الا هو	هرچه در آسمان فریشته‌اند
اـهد ان لا اله الا هو	خوش بگویم ای مسلمانان

(ص ۲۹۴)

دوره جدید سال چهارم، شماره دوم و سوم، تابستان و پاییز ۱۳۸۵ (پیاپی ۳۳، ۳۴)

باز عشق شد دل من ای مسلمانان چه چاره
 رفت صبر از من رمیده یار کرد از من کناره
 گر دلم غمگین نبودی وین رخم پرچین نبودی
 بر من مسکین نبودی خلق عالم را نظاره
 ۳ در غم آن حورزاده دیدگانم خون گشاده
 با پر چون سیم ساده با دل چون سنگ خاره
 قامت من شد خمیده پرده من شد دریده
 راز من شد آشکاره ای مسلمان چه چاره
 (ص ۴۱۶)

ای پسر گرنه ز عشقت دست بر سر دارمی
 گاه عشرت پیش تو بر دست ساغر دارمی
 ورنه همچون حلقه در داری عشقت مرا
 بر امیدت هر زمانی گوش بر در دارمی
 ۳ نیستی پشتم چو چنبر از غم هجران تو
 گر شبی در گردن تو دست چنبر دارمی
 ورنه بر جان و دل تو مهربانستی دلم
 من ز دست تو به یزدان دستها بردارمی
 گر همه شب دارمی در کف می و در بر ترا
 ماه بر کف دارمی خورشید در بر دارمی
 ۶ زر ندارم با تو کارم زین قبل ناساختست
 کاشکی زر دارمی تا کار چون زر دارمی
 در خرابات قلندر گر ترا مأواستی
 من نشیمن در خرابات قلندر دارمی
 (ص ۳۶۲)

از بهر خدا اگر مسلمانی از دست غمان مرا تو برهانی

نادیده من از تو هیچ نیکویی
 ۳ من بی‌تم ای نگار و بیجانم
 من جامه عهد تو همی پوشم
 جز مهره مهر تو نبازم^{۴۴}
 ۶ صد جان خواهم که تا برافشانم
 من عشق تو کردم آشکارا
 من راز دل از تو چون کنم پنهان
 ۹ با^{۴۵} گوی جمال بردی از خوبان
 هر دم بگوشی هزار عاشق را
 خواهی نکنی جفا و نشکبی
 ۱۲ دست از تو سنایی بر سما دارد

واجب نکند مرا برنجانی
 تو سخت دلی و سست پیمانی
 تو نامه عزل من همی خوانی
 جز قرعه کین من نگردانی
 هر گه که تو زلف را بپیشانی
 عشق چو تویی و نیز پنهانی
 چون تو صنما مقیم در جانی
 زان زلف بلانمای چوگانی
 یک ذره نیایدت پشیمانی
 کوشی که کنی وفا و نتوانی
 از بس که ورا به غم برنجانی

(ص ۳۷۱)

۲۵
 سرو روانی اگر چه سرو روانی
 ماه زمینی گرچه آفتاب زبانی
 گرچه تو^{۴۶} سروی^{۴۷} که گویمت که چینی
 یا چو تو^{۴۸} ماهی کی گویمت که چنانی
 ۳ چونک دلت را به هیچ دوست ندادی
 قدر دل دوستان خویش چه دانی
 آب رخ من مبر که آب حیاتی
 قصد به جانم مکن که راحت جانی

(ص ۳۸۱)

۲۶
 برگ فلاشی نداری گرد قلاشان میپوی
 صورت ایشان نداری سیرت ایشان مجوی
 خود ندانی در طریق راستی جد از مجاز
 لاف بر خیره مزین گفتار بیهوده مگوی

۳ یا بصفّ راستی در صفّ قلاشان درآی

یا چون توانی بگرد شیوه ایشان میپوی

اولا آنست شرط ای مدعی در جُستِ راه

کز سر کوی اندر آیی کم کنی پایان کوی

(ص ۴۶۶)

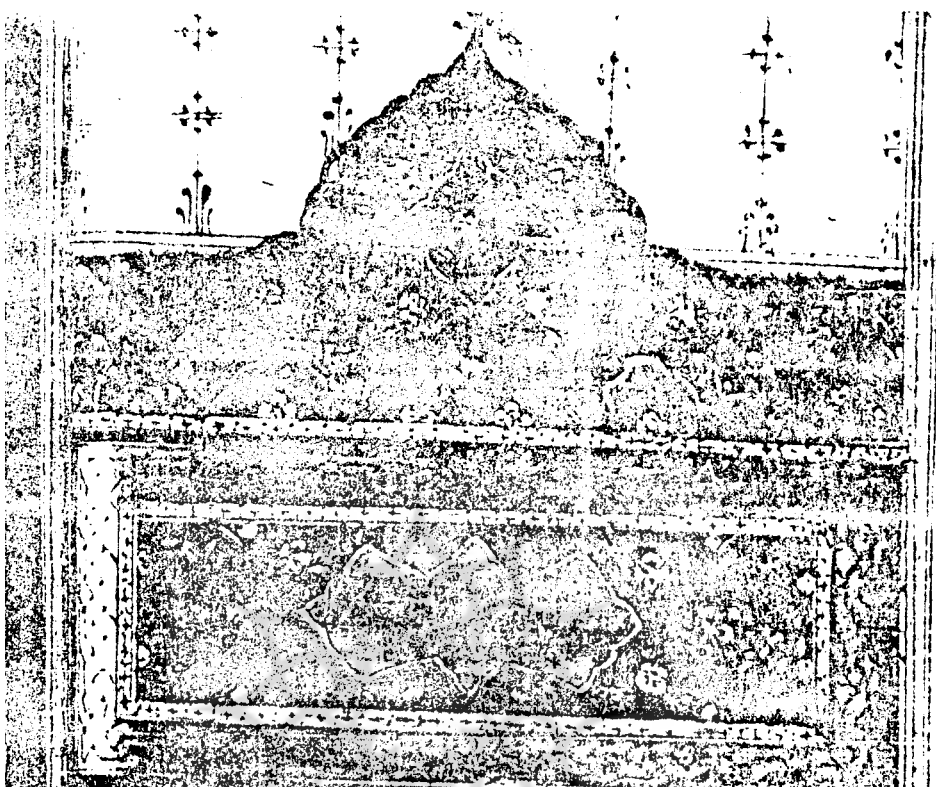
پی نوشت‌ها:

۱. این نسخه به صورت چاپ عکسی (نسخه برگردان) در سال ۱۳۵۶ در کابل منتشر شده است. در این مقاله از این نسخه با علامت k یاد می‌شود.
۲. دو فیلم این نسخه در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره‌های ۱۳۴ و ۴۴۵ وجود دارد بنگرید به: محمد تقی دانش پژوه، فهرست میکروفیلم‌های کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۸، جلد اول، ص ۱۶۴.
۳. بنگرید به: سید عبدالله انوار، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملی ایران، تهران، کتابخانه ملی، ۱۳۶۵، جلد ۵، ص ۴۷۳. در این مقاله برای این نسخه علامت اختصاری MA در نظر گرفته شده است.
۴. بنگرید به: ایرج افشار و محمد تقی دانش پژوه، فهرست کتاب‌های خطی کتابخانه ملی ملک، تهران، کتابخانه ملک، ۱۳۵۴، جلد دوم، ص ۲۹۴. در این مقاله از این نسخه با علامت M یاد می‌شود.
۵. بنگرید به: سید عبدالله انوار، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملی ایران، جلد ۵، ص ۲۶۲.
۶. علی نقی منزوی، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی تهران، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۲، جلد دوم، ص ۶۰. در این مقاله برای این نسخه علامت D در نظر گرفته شده است.
۷. هرمان اته، فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه ایندیاناپولیس، جلد اول، ص ۵۷۸.
۸. مقدمه نذیر احمد بر مکاتیب سنایی، چاپ سوم، تهران، بنیاد موقوفات دکتر افشار، ۱۳۷۹، ص ۲۴.
۹. همان، صص ۲۶-۲۷.
۱۰. همان، ص ۲۴.
۱۱. ی.د. بروین، حکیم اقلیم عشق، ترجمه مهیار علوی مقدم و محمد جواد مهدوی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی، ۱۳۷۸، ص ۲۳۸.
۱۲. احمد منزوی، فهرست نسخه‌های خطی فارسی، تهران، مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای، ۱۳۵۰، جلد ۳، صص ۱۸۷۲ و ۲۳۶۱.
۱۳. انوار، سید عبدالله، فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی ایران، تهران، کتابخانه ملی، ۱۳۶۵، جلد ۵، ص ۲۶۲.
۱۴. بر اساس تحقیق استاد دکتر مظاهر مصفا هیچ کدام از معشوقان سنایی ظاهراً رنگرز نبوده‌اند. دیوان حکیم سنایی، به کوشش دکتر مظاهر مصفا، تهران، دانشگاه امیر کبیر، ۱۳۳۶، ص ۶۳ مقدمه.
۱۵. مکاتیب سنایی، ص ۳۰۸ که به شعری اشاره می‌کند که در نسخه‌های دیگر از جمله نسخه چاپی مرحوم مدرّس رضوی نیست، اما در نسخه MB (ص ۳۷۶) آمده است. نیز در همان‌جا صفحه ۲۰۴ به شعر

- دیگری اشاره می‌کند که باز در نسخه‌های دیگر جز ایندیا آفیس نیست و شعر مزبور در نسخه MB (ص ۴۷۸) آمده است.
۱۶. درباره این نسخه بنگرید به: مکاتیب سنایی، ص ۲۴، همچنین: مثنوی‌های حکیم سنایی، ص ۳۳، نیز فهرست کتابخانه ایندیا آفیس (دیوان هند) به مشخصات ذیل:
-),3091 dro fxo(eciffo aidni fo yrarbil eht ni stpircsunaM naisreP fo eugolataC :nnamreH
 .l.V.)729 . oN(875.p
- فیلم این نسخه با شماره ۲۳۸۳ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران وجود داشته، اما بخش اعظم آن از میان رفته و ناقص است. نسخه عکسی آن به شماره ۶۳۸۷ نیز همین نقص را دارد.
۱۷. این غزل با تخلص «نظامی» در دیوان نظامی گنجوی نیز آمده است و نسبت به متن حاضر تغییراتی در آن به چشم می‌خورد. بنگرید به: دیوان فصاید و غزلیات نظامی گنجوی، به کوشش استاد سعید نفیسی، چاپ پنجم، تهران، انتشارات فروغی، ۱۳۶۲، ص ۲۶۳.
۱۸. نظامی: حشش بگذار در طاعت، پیام‌وزش معانی را.
- ۱۹ و ۲۰. نظامی این دو بیت را ندارد.
۲۱. نظامی گر دلی داری نوای عاشقی برکش
 سماع ارغنونی را، شراب ارغوانی را
۲۲. ظ: با.
۲۳. متن: از آنکه.
۲۴. ظ ص: چرخ پیر پیشه‌ور.
۲۵. متن: موی.
۲۶. چنین است در اصل. شاید: شیر.
۲۷. ظ: بازی بات.
۲۸. ماهی = ماه (اشباع کسره در نسخه MB رایج است)
۲۹. ظ: کران کم (که مرا).
۳۰. ظ: تلفظی از کلمه مؤونت.
۳۱. شاید: بر گسند (در این صورت معنی مصراع دوم مناسب نخواهد بود).
۳۲. متن: خورد.
۳۳. متن: خورد.
۳۴. ظ: بتواند.
۳۵. ظ: ردان.
۳۶. متن: خورسند.
۳۷. ظ: ناز.
۳۸. متن: خزر.
۳۹. ظ: کر.
۴۰. ظ: قالت.

۴۱. ظ: بخشم.
 ۴۲. شاید از شاعری ثنایی نام باشد چون زبان این شعر با زبان غزل‌های سنایی تفاوت بسیار دارد.
 ۴۳. ظ: گفته‌اند.
 ۴۴. مصراع موزون نیست. ظاهراً: نمی‌بازم.
 ۴۵. ظ: تا.
 ۴۶. ظ: گر تو چو.
 ۴۷. ظ: کی.
 ۴۸. ظ: یا تو چو.





بسم الله الرحمن الرحيم

<p>ز آنکه نزد سروران تا با کلامی سپهری سما ازین میدان مردان بو که سر بردن بری هم کلاه از سرست بردارند هم سر بر آن سلطان باش مندرش از برده لشکر مرد و بنود م تر ایا جسته یا اسکندر راست ناید مرد و هم دنیا رو و نوز زانکه دیوانست و مرده عقل و جان چو حسن و سفت اعصاب تر از افغان کی بردن تر ادا م و دد و دیدن</p>	<p>ای سنانی بوی که شو تا بیایی سروری در میان کردمان این کلاه از سر بست گویند در ره سر فر از اندک ترش اجل عالمی بر است مگر دیو بند و دین سلطنت چو حیوان منشی با بر خاک ره سوختن کرد جعفر کرد کردین جعفری خواهی عقل و جان انجمنی را رخصت جوشن جو سو دل و آوی بیدیا در زمین گشت نام سیمان و ارقام باز سندان</p>
---	--

برکات کال کل گناه اندشت
با انبیه یک قدم ز راه اندشت

دیوانگی که آن گشتی در راه
برشت غم عشق تو در کور راه
سر عقل که بود در دماغ و بر راه
عشق تو بدون کرد بخت از راه

از ظلمت چون گرفته مایم غمت
چون آتش و خون شد و آیم غمت
از بس که شب و روز بجانم غمت
زرد و بی من جوهر ک کاتم غمت

دیدم که غم از تو دور گشتم آخر
از عهد بدت نفور گشتم آخر

جو بد گشتم که از تو ام ناید هیچ
در رفت تو صبور گشتم آخر

تمام شد بدالد یوسف از جام زینت کفیم حکم الحاکم و ابلغ البعاع

سماکی عزیز نشیب نغمه اند بفرمان

وادر علیه صوب رضوان

تاریخ مقدم

ذی الحجه

در جستجوی نسخ / نسخه‌ای جامع از دیوان حکیم سنایی غزنوی